



راز ماندگار شاهنامه

ایوب گبانچی

راز ماندگاری شاهنامه

نگارش و گردآوری:

ایوب گبانچی

سرشناسه	:	گبانچی، ایوب، ۱۳۴۹ -
عنوان و نام پدیدآور	:	راز ماندگاری شاهنامه / نوشته و گردآوری ایوب گبانچی.
مشخصات نشر	:	تهران: سبزان، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری	:	۳۰۴ ص.
شابک	:	978-600-117-631-9
وضعیت فهرست‌نویسی	:	فیبا
موضوع	:	فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹ - ۴۱۶ ق. — سرگذشتنامه
موضوع	:	Ferdowsi, Abolqasem -- Biography
موضوع	:	فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹ - ۴۱۶ ق. شاهنامه — نقد و تفسیر
موضوع	:	Ferdowsi, Abolqasem. Shahnameh — Criticism and interpretation
موضوع	:	شاعران ایرانی — قرن ۴ ق. — سرگذشتنامه
	:	Poets, Iranian -- 11th century -- Biography
رده‌بندی کنگره	:	۴۴۹۵PIR
رده‌بندی دیویی	:	۱/۲۱۶۸
شماره کتابشناسی ملی	:	۸۵۵۶۵۶۹
اطلاعات رکورد کتابشناسی	:	فیبا



انتشارات سبزان

میدان فردوسی - خیابان عباس موسوی (فرست) - ساختمان ۵۴ تلفن: ۸۸۸۴۷۰۴۴ - ۸۸۳۱۹۵۵۸

راز ماندگاری شاهنامه

نویسنده: ایوب گبانچی

ناشر: سبزان

خدمات نشر: واحد فنی سبزان

۸۸۳۴۸۹۹۱ - ۸۸۳۱۹۵۵۷

• نوبت چاپ: اول - ۱۴۰۱

• تیراژ: ۲۰۰ نسخه

• قیمت: ۱۱۵۰۰۰ تومان

• چاپ و صحافی: کامیاب

فروش اینترنتی از طریق سایت آی‌آی کتاب www.iiketab.com

ISBN: 978-600-117-631-9

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱۱۷-۶۳۱-۹

خطاب آتاتورک به محمدعلی فروغی

«شما ایرانی‌ها قدر ملیت خود را نمی‌دانید و نمی‌دانید ریشه داشتن و حق آب و گل داشتن در بخشی از سرزمین چه دارایی بزرگی است. شما سترگی شاه‌نامه را نمی‌دانید که این کتاب نماد هویت شماست.»
(مقالات فروغی، جلد یکم، رویه ۶۹، به کوشش محسن باقرزاده)

بخشی از سخنرانی کیا شیرومات سورا

مدیرکل پیشین سازمان جهانی یونسکو در ثبت هزاره فردوسی:
«کتابی که با ستایش خرد آغاز می‌شود نمی‌تواند وابسته به یک ملت باشد، بلکه پیوند با همه‌ی جهانیان دارد. شاه‌نامه‌ی فردوسی بی‌گمان از پیشگامان گفت‌وگو در میان کشورهای جهان است.»

شیخ شلتوت از اساتید بزرگ دانشگاه الازهر مصر در دهه ۳۰ و ۴۰ خورشیدی در همایشی، هنگامی که خبرنگاری از وی می‌پرسید: چرا تمدن و فرهنگ مصر که کهن‌تر از ایران است در یورش اعراب پایداری نکرد و همه چیز آن رنگ عربی گرفت، اما ایرانیان که بیشتر از مصریان مورد تازش قرار گرفتند فرهنگ، زبان نوروز و آب و آیین‌های خود را پاس‌داری کردند و ایرانی ماندند؟!

شیخ شلتوت با ناراحتی پس از درنگی چند گفت:

«ایرانی‌ها فردوسی داشتند ما مصریان نداشتیم.»

همچنین علی جواهرکلام، نویسنده‌ی ایرانی، می‌نویسد: روزی چنین چیزی را از محمدحسین هیکل، نویسنده و سردبیر روزنامه الاهرام را که در خان‌ام میهمان بود پرسیدم، پاسخ حسنین هیکل درست همانند شیخ دانشگاه الازهر بود: ما فردوسی نداشتیم.

خَطم دادند بر فردوسِ اعلیٰ
که فردوسی به فردوس است اولی
(عطار نیشابوری)

چنین گفت فردوسی پاکزاد
که رحمت بر آن تربت پاک باد
میازار موری مه دانه کش است
که جان دارد و جان شیرین خوشست
(سعدی)

سرانجام کردم بدین نامه ختم
که فردوسیش هست شهنامه ختم
به نزدیک خورشید او ذره‌ام
به دریای گفتار او قطره‌ام
(خواجوی کرمانی، سام‌نامه)

سیاهه

۱۳	پیش درآمد
۱۷	زندگی نامه حکیم فردوسی
۲۵	بخش اول
۲۵	فرهمنندی شاهنامه
۲۹	هدف فردوسی
۴۰	چرا فردوسی به فکر سرودن شاهنامه افتاد؟
۵۰	شاهنامه و هویت ایرانی
۵۷	فردوسی، بزرگمهر شاهنامه
۶۰	همانندی های رستم با استوره های هندی
۶۳	شاهنامه پژوهی در افغانستان
۶۷	نه شاهنامه را می شناسیم نه فردوسی
۷۱	شاهنامه، سترگی به گستره ی جهان
۷۵	بخش دوم
۷۵	آموزگاران فردوسی
۷۹	فردوسی و رودکی
۸۳	دقیقی، پیشاهنگ فردوسی در عرصه ی حماسه سرایی
۹۷	بخش سوم
۹۷	خردنامه یا شاهنامه

آیین سخنوری.....	۱۰۰
آزادگی، بندگی.....	۱۰۰
خودشناسی.....	۱۰۰
فرهنگ در شاهنامه.....	۱۰۱
بدروزی و بداخلاقی.....	۱۰۱
خداشناسی.....	۱۰۲
روزگار، زمانه.....	۱۰۳
حکمت، پند، عبرت.....	۱۰۳
غرور، خودستایی.....	۱۰۳
نیکی، بدی.....	۱۰۳
آیین سوگند در شاهنامه.....	۱۰۴
بیداد، دادگری.....	۱۰۶
آز و خودخواهی.....	۱۰۷
دانش و خرد در شاهنامه.....	۱۱۱
پذیرایی و پیشبازی در شاهنامه‌ی فردوسی.....	۱۱۵
راستی و رادی.....	۱۱۹
پزشکی در شاهنامه.....	۱۱۹
عشق در شاهنامه.....	۱۲۶
نوروز و شاهنامه.....	۱۳۰
پاک‌سازی آتشکده در نوروز.....	۱۳۱
خنیا (موسیقی) در شاهنامه.....	۱۳۳
مرگ در شاهنامه.....	۱۳۷

۱۴۰.....	رنگ و درفش
۱۴۶.....	فرّ در شاهنامه
۱۵۶.....	چوگان در شاهنامه
۱۵۷.....	زنان شاهنامه
۱۶۳.....	جنگ‌افزار در شاهنامه
۱۷۰.....	بوم‌نگاری (جغرافیا) در شاهنامه
۱۷۵.....	شهرسازی در شاهنامه
۱۷۷.....	اسب در شاهنامه
۱۷۹.....	خواب در شاهنامه
۱۸۰.....	خورشید در شاهنامه
۱۸۲.....	گذر از مرز و گذرنامه در شاهنامه
۱۸۳.....	جانوران و پرندگان در شاهنامه
۱۸۵.....	رنج و گنج در شاهنامه
۱۸۷.....	تاج و تخت در شاهنامه
۱۸۹.....	بهشت و دوزخ در شاهنامه
۱۹۰.....	شادی و غم در شاهنامه
۱۹۳.....	بخش چهارم
۱۹۳.....	پهلوانان و قهرمانان شاهنامه در زبانزد پارسی
۲۰۳.....	بخش پنجم
۲۰۳.....	شاهنامه در زبانزد انگلیسی
۲۰۹.....	بخش ششم
۲۰۹.....	نگاهی به داستان رستم و سهراب چینی

۲۱۷.....	بخش هفتم.....
۲۱۷.....	حماسه‌ی بیشه‌ی شیران در سرزمین آفتاب تابان
۲۲۷.....	بخش هشتم.....
۲۲۷.....	نگاه بزرگان جهان و ایران به شاه‌نامه و فردوسی
۲۴۹.....	بخش نهم
۲۴۹.....	سرایش سرایندگان ایرانی به سبک فرزانه‌ی توس.....
۲۶۳.....	بخش دهم
۲۶۳.....	چکامه‌هایی در رسای فردوسی
۲۹۹.....	سپاس‌نامه
۳۰۱.....	یاری‌نامه

پیش درآمد

نام شاهنامه که می‌آید، یاد جنگ رستم و سهراب، روزگار زرین جمشید، خون‌آشامی ضحاک، عشق بیژن و منیژه، تاریخ ساسانیان، شکوه ایران‌زمین و ... می‌افتیم.

اما درباره‌ی فرهنگ و ماندگاری و استواری شاهنامه شاید بسیار چیزها را ندانیم که چرا و چگونه شاهنامه سروده شد و چرا پس از گذشت هزاره‌های گمشده، هنوز شاهنامه برگ زرین ادبیات و حماسه ایرانی است؟!

— چرا فردوسی بدین جایگاه مهم تاریخی و ادبی ایرانی دست یافت؟

پاسخ این پرسش را به باور نگارنده در شاهنامه می‌توان یافت؛ فردوسی در چارچوب استوره، افسانه و حماسه‌سرایی، شناسنامه یک تبار و یک فرهنگ را به شکوه و چکاد بلند تاریخ می‌رساند.

فردوسی کابوس مردمانی خموش و شکست‌خورده را در چکامه‌ای بلند، به رؤیا و فردای روشن گره می‌زند. فردوسی فریاد یک ملت در بند بود، در جای‌جای شاهنامه، پند و اندرز، خردورزی، دوری از دروغ و آز، دشمنی و کینه‌توزی، تشویق به مردم‌داری، نیکی به دیگران، رواداری، میهن‌دوستی، راست‌گویی و ... را می‌بینیم، در سده‌های تاریک و خونین که نام بردن از ایران و ایرانی گناه بزرگی شمرده می‌شد و بسیار کسان زیر نام زندیق، قرمطی، رافضی، مرتد، کشته شدند، فردوسی در شاهنامه بیش از صد بار نام ایران را سر می‌دهد.

شاهنامه زندگی نیاکان ایرانیان تا روزگار امروز ماست. شاهنامه عشق، هنر، آداب و آیین تاریخ، فرهنگ، دلاوری، فداکاری فلات ایران زمین است.

خوانندگان گرامی به یاد می‌آورند که تازش‌گران، دشمنان فرهنگ و شهرگیری (تمدن) ایرانی همیشه آن‌ها را گبر، آتش‌پرست و ... می‌نامیدند. فردوسی با باریک‌بینی این جستار را برای ما روشن می‌کند و راستی ماجرا را که یکتاپرستی است نمایان می‌سازد.

هنگامی که کیخسرو در واپسین روزهای زندگی به آتشکده می‌رود و خدای یگانه (یزدان) را نیایش می‌کند:

برفتند با جامه‌های سپید	پر از ترس دل، یک بریک پر امید
چو آتش بدیدند، گریان شدند	چو بر آتش تیز بریان شدند
بر آن جایگه زار و گریان دو شاه	به پیش خداوند خورشید و ماه
جهان‌آفرین را همی‌خواندند	بر آن موبدان گوهر افشاندند
به یک هفته بر پیش یزدان بدند	مپندار که آتش‌پرستان بدند
که آتش بدان گاه محراب بود	پرستنده را دیده پر آب بود
و در جایی دیگر فردوسی می‌فرماید:	
نگوید که آتش‌پرستان بدند	پرستنده‌ی پاک یزدان بدند

یا اگر این چند وج (بیت) در آغاز پادشاهی خسرو انوشیروان را بخوانیم، کشورداری، نام شهرها و مرزهای ایران‌زمین، نظام باژوساو (مالیاتی)، یاری به نیازمندان، هم‌اندیشی با بزرگان و دادگری را آشکار می‌بینیم.

شه‌نشاہ دانندگان را بخواند	سخن‌های گیتی سراسر براند
جهان را بخشید بر چار بهر	وزو نامزد کرد آباد شهر
نخستین خراسان از او یاد کرد	دل نامداران بدو شاد کرد
دگر بهره زن بد قم و اصفهان	نهاد بزرگان و جای مہان
وزین بهره بود آذرآبادگان	که بخشش نهادند آزادگان

وز ارمینیه تا اردبیل	بیمودند بینادل و بوم گیل
سیوم پارس و اهواز و مرز خزر	ز خاور ورا بود تا باختر
چهارم عراق آمد و بوم روم	چنین پادشاهی و آباد بوم
وزین مرزها هر که درویش بود	نیازش به رنج تن خویش بود
ببخشید آکنده گنجی برین	جهانی برو خواندند آفرین

و ...

به گواهی اعتمادالسلطنه در صدرالتواریخ: آقا محمدخان قاجار دستور داده بود شب‌ها برایش شاه‌نامه بخوانند، آن هم شاه‌نامه‌خوان نامدار، میرزاالسلطنه ... ولی صمد استاد تاجیکی می‌نویسد:

روس‌ها در قفقاز (کوه کاسی) از این می‌ترسیدند که مبدا از میان مردم آذربایجان (اران) رستم‌هایی زاده شوند و درفش آزادی ایران بزرگ را برافرازند. و عابد امین، دانشمند آذربایجانی (ارانی) می‌گوید:^{۱،۲}

در آغاز سده‌ی بیستم، عشق و علاقه به آیین باستانی ایران به اندازه‌ای فزونی یافته بود که یکی از مأموران تزار روسیه از بیم آن‌که مردمان آذربایجان (اران) با خواندن داستان‌های پهلوانی، رستم و سهراب و گیو و گودرز، مبدا «رستم‌منش» شوند، از خواندن و فراگیری شاه‌نامه جلوگیری کرد.

ژرار شالیان فرانسوی می‌نویسد:^۳ در هریک از این حماسه‌ها که در کشورهای گوناگون پدید آمده‌اند می‌توان کمی و کاستی را دید، اما تنها شاه‌نامه فردوسی است که از هر نگر اثری یگانه و بی‌همتاست.

ارنست رنان^۴، زبان‌شناس، فیلسوف، نویسنده و رخدادنگار فرانسوی می‌نویسد: شاه‌نامه سند نبوغ و توانایی نوآور نژاد آریایی است.

۱. صمد ولی (پژوهشگر تاجیک)، شاه‌نامه فردوسی در قفقاز، ویرایش فاروق صفی‌زاده، نشر کارنگ، ۱۳۷۶.

۲. امین، عابد (دانشمند کشور آذربایجان)، داستان‌های برگزیده شاه‌نامه فردوسی در قفقاز، باکو، ۱۹۳۴.

۳. آراین پور، یحیا، از صبا تا نیما، نشر امیرکبیر، تهران، جلد ۲، ۱۳۵۱.

۴. شالیان، ژرار، گنجینه حماسه‌های جهان، برگردان سعیدی علی‌اصغر، نشر چشمه، تهران، ۱۳۷۷.

5. Joseph Ernest Renan (1823-1892)

فریتس وولف^۱، زبان‌شناس، خاورشناس و نویسنده‌ی آلمانی، درباره‌ی شاهنامه می‌گوید: هر زمان شاهنامه را می‌خوانیم، نمی‌توان تصویر حماسه‌های زیبا، وزین، باشکوه و سرشار از زندگی آن را از یاد برد. به دیدگاه من فردوسی سرآمد چکامه‌سرایان حماسه‌سرای جهان است. در سروده‌هایش چنان چیره است که هیچ فیلسوف، تاریخ‌نگار و چکامه‌سرای، توان هم‌وردی با وی را ندارد. و در این راستا همین بس که بسیاری از فرزندان، نویسندگان و خاورشناسان، شاهنامه و فردوسی را ستودند که در این پیش‌درآمد نمی‌گنجد و در بخش‌های دیگر کتاب به آن خواهیم پرداخت. اما در کشورمان کسانی بوده و هستند که کار فردوسی را کم‌مایه، و شورانگیز و میهن‌پرستانه دانسته‌اند، و گاهی به وی انگ نژادپرستی، زن‌ستیزی و باستان‌گرایی زدند.

از احمد شاملو تا وابستگان استالین (حزب توده) و از استادی که کتابی به نام *آخر شاهنامه خوش است* را نوشت تا خواننده‌ی رپ جوان که می‌گفت: «آخر شاهنامه جلده»!

و این قصه سر دراز دارد. هرچند که خود فردوسی در روزگار خود از زخم زبان و طعنه و تهمت در امان نبود، ولی چون به کار خود باور و امید داشت هرگز از پا ننشست و تا پایان به راه خود ادامه داد. در این کتاب کوشش شده تا دیدگاه، آرا و نوشته‌های فرهیختگان، استادان ادب و فرهنگ، ایران‌شناسان، چکامه‌سرایان ایرانی و فرنگی را درباره‌ی فردوسی و شاهنامه و تأثیر آن در جهان ادب و حماسه به نمایش بگذاریم. بابت هرگونه کمی و کاستی، فروتنانه، پوزش می‌خواهم.

بیروز و پاینده باشید

ایوب گبانچی

زندگی‌نامه حکیم فردوسی

حکیم ابوالقاسم فردوسی در سال ۳۲۹ هجری در روستای تابران «تبران» توس زاده شد. پدرش از دهقانان توس بود که ثروت و جایگاه شایان توجهی داشت. فردوسی در جوانی با درآمدی که از دارایی پدرش به دست می‌آورد، نیاز مالی نداشت، اما به تدریج، آن اموال را از دست داد و به تهیدستی گرفتار شد. وی از همان زمان که به کسب علم و دانش می‌پرداخت، به خواندن داستان هم علاقه‌مند شد و به تاریخ و اطلاعات مربوط به گذشته‌ی ایران عشق می‌ورزید. همین علاقه به داستان‌های کهن بود که او را به فکر انداخت تا شاه‌نامه را به نظم درآورد. چنان‌که از گفته‌ی خود او برمی‌آید، مدت‌ها در جست‌وجوی این کتاب بوده و پس از یافتن نسخه‌ی اصلی داستان‌های شاه‌نامه، نزدیک به سی سال از بهترین روزهای زندگی خود را درگیر این کار کرده است. او در این باره می‌گوید:

بسی رنج بردم بدین سال سی	عجم زنده کردم بدین پارسی
پی افکندم از نظم کاخی بلند	که از باد و باران نیابد گزند
بناهای آباد گردد خراب	ز باران و از تابش آفتاب

فردوسی در سال ۳۷۰ یا ۳۷۱، به نظم درآوردن شاه‌نامه را آغاز کرد و در فرایند این کار، هم خود او دارایی خوبی داشت که از آن بهره برد و هم برخی از بزرگان خراسان که به تاریخ باستان ایران علاقه داشتند، او را یاری می‌کردند. ولی با گذشت زمان و پس از گذشت سال‌ها، در حالی که فردوسی بیشتر شاه‌نامه را سروده بود، دچار فقر و تنگدستی شد.

الا ای برآورده چرخ بلند چه داری به پیری مرا مستمند

چو بودم جوان برترم داشتی به پیری مرا خوار بگذاشتی
به جای عنانم عصا داد سال پراکنده شد مال و برگشت حال

فردوسی نیز مانند بابک سعی در بازگرداندن آیین زرتشت و زبان پارسی به ایران داشت، با این تفاوت که فردوسی قصد داشت با خامه‌اش به مردم یادآوری کند که چه بودند و حال چه شدند. او توانست با نگارش و سرشت زیبایی خود، زبان پارسی را به مردم بازگرداند، اما به دلیل برخی از شعرهایش، مورد خشم خلیفه‌ی وقت قرار گرفت. فردوسی و بابک تلاش بسیاری کردند تا به ایرانیان، هویت راستینشان را یادآور شوند. فردوسی تا حدودی موفق بود و توانست با شاهنامه، زبان پارسی را به ایران‌زمین بازگرداند، ولی بابک نتوانست به هدفش برسد. علت اینکه شاهنامه مورد پسند سلطان محمود واقع نشد، درست معلوم نیست. برخی گفته‌اند که به سبب بدگویی حسودان، فردوسی نزد سلطان محمود به بی‌دینی متهم شد. برخی از شاعران دربار سلطان محمود نسبت به فردوسی حسادت ورزیده و داستان‌های شاهنامه و پهلوانان قدیم ایران را در نظر سلطان محمود، پست و ناچیز جلوه داده بودند. به هر روی، سلطان محمود شاهنامه را بی‌ارزش دانست و از رستم به زشتی یاد کرد و بر فردوسی خشمگین شد و گفت: «شاهنامه خود هیچ نیست، مگر حدیث رستم؛ و اندر سپاه من، هزار مرد چون رستم هست.» فردوسی از این بی‌اعتنایی سلطان محمود برآشفته و چندین بیت در هجو سلطان محمود گفت و سپس از ترس مجازات، غزنین را ترک کرد و مدتی در شهرهای هرات، ری و طبرستان گریزان بود و از شهری به شهر دیگر می‌رفت، تا آنکه سرانجام در زادگاه خود «توس» درگذشت. فردوسی را در شهر «توس» و در باغی که متعلق به خودش بود، به خاک سپردند. در پیشگفتار شاهنامه‌ی بایسنقری آمده است:

چنین گویند که چون فردوسی را وفات رسید، او را هم در باغ خانه‌ی خودش دفن کردند و از وفات او همه مغموم و محزون شدند. اما شیخ بزرگوار «بوالقاسم کرگانی» که شیخ‌المشایخ آن روزگار بود به نماز جنازه حاضر نشد و گفت: مردی حکیم و زاهد ترک سیرت خود کرد و عمر در

سخن بددینان و آتش‌پرستان و اسماء باطل و افسانه‌های باطل بگذرانید؛
بر چنین کس نماز نکنیم.

چگونگی ساخت آرامگاه فردوسی در سال ۱۳۱۳ خورشیدی

چند دهه پیش (سال ۱۳۵۴)، جستاری از عیسا صدیق (۱۳۵۷-۱۲۷۳ خورشیدی)، یکی از پایه‌گذاران آموزش و پرورش نوین ایران، درباره‌ی چگونگی ساخت آرامگاه فردوسی چاپ شد. آنچه می‌خوانید، بازنویسی نوشتار اوست. بی‌گمان که بازخوانی آن جستار خالی از آگاهی‌های سودمند تاریخی نخواهد بود.

در پاییز ۱۳۰۱ خورشیدی، شماری از مردان دانش‌آموخته و سرشناس کشور گرد هم آمدند و برای استواری بنیان‌های ملی و بزرگداشت جایگاه فرزندگان ایران و نیز نگاهیانی از آثار باستانی و تاریخی، «انجمن آثار ملی» را پایه‌گذاری کردند. نام شماری از بنیان انجمن چنین بود: ارباب کیخسرو شاهرخ، حسن پیرنیا (مشیرالدوله)، محمدعلی فروغی (ذکاءالملک)، ابراهیم حکیمی (حکیم‌الملک)، نصراله تقوی، حسن مستوفی (مستوفی‌الممالک)، فیروز میرزا فیروز (نصرت‌الدوله).

در آغاز، انجمن اساسنامه‌ای در ۱۴ ماده تصویب کرد و به گفت‌وگو و سگالش درباره‌ی مواد آن پرداخت؛ سپس، از آن رو که هزارمین سال زاده شدن فردوسی نزدیک بود، نخستین کاری که انجمن کوشید بدان پردازد ساخت آرامگاه فردوسی بود. برای رسیدن به این خواسته، انجمن دست یاری به سوی توانگران میهن‌پرست دراز کرد و از دانش‌آموزان آموزشگاه‌ها نیز یاری خواست. به درخواست انجمن در باغ نیرالدوله، در خیابان ژاله، یک گرده‌مایی برگزار شد و کمتر از دو هفته، یک هزار و سیصد تومان در دفتر دبیرستان سیروس، گردآوری و تسلیم ارباب کیخسرو شاهرخ، خزانه‌دار انجمن شد.

در سال ۱۳۰۳، انجمن آثار ملی از مجلس یاری خواست. مجلس نیز در ۱۵ اسفند ۱۳۰۳ خورشیدی قانونی گذراند که بر پایه‌ی آن از دولت خواسته شده بود که برای

ساختن آرامگاه فردوسی مبلغی در بودجه در نظر بگیرد و برای تصویب به مجلس پیشنهاد کند.

در سال ۱۳۰۴، اساسنامه‌ی انجمن به چاپ رسید و در امرداد همان سال از پروفیسور هرتسفلد، خاورشناس نامدار آلمانی، که به ایران آمده بود، خواسته شد که در تالار وزارت فرهنگ، در مسعودیه، درباره‌ی آثار ملی و ارزش و جایگاه فردوسی و شاهنامه‌ی او، سخنرانی کند. هرتسفلد درخواست انجمن را پذیرفت و در سخنرانی خود با اشاره به ارزش شاهنامه در نگاهیانی از هویت ایرانی، دریغ خورد که از آرامگاه فردوسی جز مشتی سنگ و خاک، اثری دیده نمی‌شود.

در همان سال و در زمان نخست‌وزیری محمدعلی فروغی، که ریاست انجمن آثار ملی را بر دوش داشت، لایحه‌ای به مجلس داده شده که در یکم بهمن ۱۳۰۴ به تصویب رسید. بر پایه‌ی آن، به وزارت دارایی اجازه داده شد که تمبری به نام فردوسی چاپ و درآمد آن را برای ساختن آرامگاه فردوسی هزینه کند؛ بدین‌سان، انجمن از پشتیبانی مجلس و دولت برخوردار شد و آغاز به کار کرد و ارباب کیخسرو شاهرخ را که نماینده و رئیس کارپردازی مجلس و خزانه‌دار انجمن آثار ملی بود، در اردیبهشت ۱۳۰۵ به توس فرستاده تا خاک جای فردوسی را پیدا کند.

ارباب کیخسرو شاهرخ و کوشش او برای یافتن خاک جای فردوسی

ارباب کیخسرو با تکیه بر آنچه در متن‌های تاریخی همانند *چهارمقاله* نظامی عروضی آمده است، و نیز پرس‌وجو از دانشمندان خراسان و سالخوردگان توس و روستاهای پیرامون آن، دریافت که باغ میرزا محمدعلی قائم‌مقام در توس، همان باغی است که فردوسی در آن به خاک سپرده شده است. از این رو، به کمک والی خراسان و نمایندگان خراسان در مجلس و دیگران، در باغ قائم‌مقام به کاوش پرداخت تا به تختگاهی رسید که شش متر درازا و پنج متر پهنا داشت. پس از خاک‌برداری، آثار خاک جای فردوسی پدیدار شد.

ارباب کیخسرو گزارش کارها و کاوش‌های خود را به انجمن سپرد. بر پایه‌ی آنچه او انجام داده بود، قانونی در ۲۹ تیر ۱۳۰۶ در مجلس به تصویب رسید که بر پایه‌ی آن، مجلس باید مبلغ بیست هزار تومان برای ساختمان آرامگاه فردوسی هزینه می‌کرد؛ افزون بر این که پول‌های گردآوری‌شده‌ی انجمن آثار ملی نیز به مصرف این کار می‌رسید. از سوی دیگر، قائم‌مقام نیز باغ خود را در توس، که ۲۳ هزار مترمربع فراخا (مساحت) داشت، پیشکش انجمن کرد و فرزندان ملک‌التجار نیز هفت هزار مترمربع از زمین‌های پیوسته به باغ را پیشکش کردند و بدین گونه، زمینی به فراخای سی هزار مترمربع برای آغاز به کار آماده شد.

پاسارگاد، الگویی برای طراحی نخستین آرامگاه فردوسی

درباره‌ی سبک ساختمان آرامگاه، انجمن آثار ملی چنین باور داشت که کار فردوسی در زنده ساختن تاریخ و فرهنگ ایران، همانند کار کوروش بزرگ است؛ از این رو، آرامگاه فردوسی باید همانند پاسارگاد باشد. پروفیسور هرتسفلد آلمانی و آندره گدار فرانسوی، رئیس باستان‌شناسی ایران که معمار برجسته‌ای بود، و مهندس کریم طاهرزاده که در آلمان دانش آموخته بود نقشی ساختمان آرامگاه را پیشنهاد کردند و سرانجام طرح آن‌ها به تصویب مجلس رسید.

با شصت هزار تومانی که مردم برای ساختن آرامگاه کمک کرده بودند و نیز پولی که مجلس پرداخته بود، ساخت ساختمان آرامگاه در سال ۱۳۰۷ خورشیدی با نظارت ارباب کیخسرو شاهرخ، در خراسان آغاز شد. برای انجام کار، سنگ‌های خلیج از معدن توس به آرامگاه آورده و پس از تراشیدن، به کار برده شد. در ۳ تیر ۱۳۰۹، نیز مجلس قانونی گذراند که بر پایه‌ی آن مبلغ ده هزار تومان برای به فرجام رساندن آرامگاه هزینه شود. با این‌همه، ساختمان آرامگاه به پایان نرسید و انجمن آثار ملی بر آن شد که از راه بخت‌آزمایی، هفتاد هزار تومان به دست آورد. این کار بیشتر از آن رو بود که همه‌ی مردم در ساخت بنا شرکت کنند و از این راه، حس میهن‌پرستی آنان بیشتر شود و به ارزش فرهنگ و جایگاه بزرگان خود پی ببرند.

برای ترتیب بخت‌آزمایی، انجمن آثار ملی سه تن از هموندان بنیان‌گذار را که عبارت بودند از ابراهیم حکیمی، حسین علاء و ارباب کیخسرو شاهرخ برگزید و به همراه نگارنده (عیسا صدیق) که ریاست دانشسرای عالی را داشتم، گروهی دهنفری برگزیده شد و در روز ۱۲ بهمن ۱۳۱۲ با باشندگی هشتصد تن از بزرگان و سرشناسان، بلیت‌های بخت‌آزمایی به فروش گذاشته شد و از این راه یکصد و شصت هزار تومان به دست آمد. این مبلغ تا امرداد ۱۳۱۳ برای به پایان بردن ساختمان آرامگاه هزینه شد. بدین گونه، بنای آرامگاه با هزینه‌ی یکصد و چهل هزار تومان ساخته شد.

همراهی انجمن زرتشتیان تهران در ساختن آرامگاه فردوسی

کسانی که در بنای ساختمان آرامگاه شرکت داشتند، عبارت بودند از: حسین لرزاده معمار و سرکارگر ساختمان، و استاد حسین حجارباشی که افزون بر تراشیدن سنگ‌های خلیج آرامگاه، سنگ بزرگ مرمر روی گور را نیز پیشکش کرد. انجمن زرتشتیان تهران نیز چهل چراغ برنز درون آرامگاه را پیشکش کرد.

پس از برگزاری هزاره‌ی فردوسی در مدرسه‌ی دارالفنون در روزهای ۱۲ تا ۱۶ مهر ۱۳۱۳، دانشمندان و خاورشناسان کنگره که از سراسر جهان به همراه چهل تن از دانشمندان ایرانی گرد آمده بودند، رهسپار توس شدند و با باشندگی آنان در روز بیستم مهر ۱۳۱۳ خورشیدی آرامگاه فردوسی گشایش یافت.

با همه‌ی رنج‌هایی که در ساختن آرامگاه کشیده شده بود، در اثر آشنا نبودن سازندگان با فن آزمایش خاک و آمارگیری سنگینی آن ساختمان بزرگ، با هجده متری بلندی، و ناآگاهی از آب‌های زیرزمینی توس، نالستواری بنا از همان سال‌های نخست آشکار شد و با آن‌که در زمان سی سال چند بار کانال‌سازی و زه‌کشی انجام شد، باز نشست ساختمان ادامه یافت. سرانجام، پس از رایزنی با گروهی از آگاهان، راه چاره در این دیده شد که بنا را برچینند و از نو بر پی استوار بسازند. این کار در سال ۱۳۴۳ آغاز شد و چهار سال به درازا انجامید.

برای نگهداری نمای اصلی و بیرونی آرامگاه، تمام سنگ‌ها شماره‌گذاری شد و پس از برچیدن آن‌ها، زیرزمینی به گودی پنج و درازا و پهنای ۳۰ متر با سیمان پیرامون آرامگاه ایجاد شد و بخش بالایی آرامگاه که در بنای نخست توپر بود، این بار تهی ساخته شد و با کاشی‌هایی که شکل دوران هخامنشی و روزگار فردوسی را داشتند، آراسته شد و بر دیوارهای زیرزمین نماسازی سنگی و سنگ‌نبشته و نقش‌های برجسته‌ی ساختمان پیشین جای‌گذاری شد. پهنای باغ نیز به ۲۷ هزار مترمربع افزایش یافت. کتابخانه و موزه‌ای ویژه و مهمانسرا و آسایشگاه برای بازدیدکنندگان و دفتر و جایگاهی برای کارکنان درست شد. و تندیس فردوسی از سنگ یکپارچه در جلوی استخر کار گذاشته شد. خیابانی را که از پل کشف‌رود تا باغ آرامگاه کشیده می‌شد، درختکاری کردند. هزینه‌ی بازسازی ۹,۸۵۸ تومان شد. ' ساختمان تازه‌ی آرامگاه در تاریخ دهم اردیبهشت ۱۳۴۷ گشایش یافت و بدین‌سان، آرامگاه فردوسی به شکل کنونی آن پدید آمد.

بخش اول

فرهمندي شاهنامه

فرهمندي شاهنامه

يکي از جُستارهاي هميشه مطرح درباره‌ي شاهنامه و کار سترگ فردوسي، از گذشته تاکنون، راز ماندگاري و استواري آن است که اساتيد، پژوهشگران و اندیشمندان رشته‌ي ادبيات، حماسه، استوره و تاريخ را به تکاپو، پژوهش و خوانش ژرف آن وامی‌دارد.

— به‌راستي چرا از میان این‌همه آثار چاه‌سرایان، نویسندگان، فرزندگان، استادان و ... شاهنامه بيشتر جلب‌توجه می‌کند و پرسش‌هاي ديگر...

در این بخش با دیدگاه، سخنرانی و نوشتار بزرگانی آشنا می‌شویم. که پاسخ برخی از این ندانسته‌ها را برای ما بازگو می‌کنند و پرده‌ي نهان را کنار زده، روشنایی و فرهمندي (اهمیت) کار فردوسي را آشکار می‌کنند.

هدف فردوسی

(نوشته از: دکتر علیرضا شاپور شهبازی
ترجمه از: مرجان بقایی، کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی)

اشاره

این نوشتار بخشی از کتاب فردوسی: زیست‌نامه‌ای/انتقادی^۱ نوشته‌ی شاپور شهبازی است.

■ آنچه در تذکره‌های قدیمی درباره‌ی آغاز نظم شاه‌نامه توسط فردوسی، به دستور محمود غزنوی و به امید دریافت صله (یعنی، یک سکه طلا برای هر بیت) آمده، افسانه‌ای بیش نیست. بی‌تردید، امید به دریافت صله و پاداشی سخاوتمندانه از جانب محمود، در بخش‌هایی از شاه‌نامه آمده است، اما این ابیات به تمامی مربوط به سال‌های پایانی زندگی شاعر است؛ یعنی زمانی که او تقریباً تمام شاه‌نامه را به نظم کشیده و همه‌ی دارایی خود را در این راه صرف کرده بود و در ایام پیری، تنگدست و بیمار مانده بود. هدف اصلی فردوسی از تقدیم شاه‌نامه به سلطان محمود، حفظ نسخه‌های ارزشمند این اثر در کتابخانه‌ی سلطنتی بود (گرت گفته آید به شاهان سپار) تا انتشار آن سهل و ممکن نماید. این اقدام فردوسی در اثر اربابان زمین‌دار و نبردهای ویرانگر، تدبیری شایسته بود. تقریباً ماندگاری همه‌ی شاهکارهای ادب فارسی وام‌دار چنین اقدامی است و بسیاری از آثار رمانتیک، منظوم، علمی و مذهبی که به‌درستی مورد حمایت قرار نگرفتند، در گذر زمان از میان رفتند.

▪ بازتاب اهداف واقعی فردوسی را در شاهنامه‌ی او می‌توان دید. فردوسی امیدوار بود که بتواند اندیشه‌ی ملی‌گرایی را احیا و تقویت نماید و با حفظ یاد و خاطره‌ی کسانی که در شکل‌گیری تاریخ ایران نقش داشتند و از میراث ایرانی دفاع کرده بودند و در قالب منظومه‌ی حماسی، نام خود را جاودان سازد. او مصمم بود تا خود را از اتهاماتی که به‌تازگی از سوی ایرانیان نومسلمان وارد شده بود، پاک نماید؛ اتهاماتی چون کافری و انجام اعمال اهریمنی. فردوسی در دورانی که برخی ایرانیان معتقد بودند تنها زبان شایسته‌ی دانشمندان و شعرا زبان فاتحان عرب است، کوشید تا زیبایی، شکوه و جاذبه‌ی فرهنگ و زبان فارسی را به نمایش بگذارد.

کوتاه‌سخن این‌که، فردوسی در اندیشه‌ی احیای آرمان‌های ایرانی و تحقق بخشیدن به رسایی خویش بود. اکنون تا اندازه‌ی به‌تفصیل می‌توان این آرمان‌ها را مورد بررسی قرار داد:

۱- بازنویسی تاریخ باستان در قالب نظم

فردوسی بهتر از هر کسی می‌دانست که تاریخ و افسانه‌های مربوط به ایران‌شهر، چه به نظم و چه به نثر، دربردارنده‌ی گنجینه‌ی ادبی عظیمی است، به این معنا که او در واقع جستاری نو ارائه نکرده و یا نیافریده است:

سخن هرچه گویم همه گفته‌اند
بر باغ دانش همه رفته‌اند

به هر روی، دو عامل که با یکدیگر بی‌ارتباط هم نبودند سبب شد تا فردوسی تاریخ ملی ایران را در قالب شعری حماسی به نظم درآورد. نخست این‌که او معتقد بود نظم قالب بهتری برای شناساندن مفاهیم و ماندگاری میراثی ملی است زیرا:

حدیث پراکنده بپراکند
چو پیوسته شد جان و مغز آکند

بنابراین، لازم بود که تاریخ و داستان‌های باستانی ایران، به‌ویژه فراهم‌آمده‌ی ابومنصور، در قالب نظم احیا شود و دقتی جوان که زندگانی کوتاه داشت و کار او ناتمام رها شده بود نشان داده بود که این کاری دشوار، اما ارزشمند است. فردوسی به

توانایی خود به شعر و شاعری ایمان داشت و با احساس الهامی ژرف و پیامی خطیر، این کار را برعهده گرفت.

دو دیگر آن‌که، فردوسی ذاتاً هنرمند بود و نیاز داشت که قدرت و استعداد خلاق خود را آشکار سازد. او از استعداد خود در شعر و شاعری آگاه بود و از خواندن شعر نغز و فراتر از آن، از سرایش شعر، به‌شدت احساس شادی می‌کرد. به اعتقاد او شعر سرچشمه‌ی شادمانی و بهترین و ارزشمندترین یادگار است. او با اطمینان از مهارت خود و خرسند از انتخاب موضوع سرایش خویش، از زایش دوباره‌ی روزگاران کهن و زندگی پهلوانان باستان، شوق و لذتی بسیار در خود احساس می‌نمود و همان‌گونه که دیدیم با شخصیت‌هایی که زنده می‌کرد، پیوندی ژرف داشت.

۲- اثبات حقانیت ایران باستان

با گسترش اسلام، افسانه‌های سامی فرصت یافتند تا به‌سرعت جایگزین تاریخ و روایات پهلوانی ایران شوند یا آن‌ها را تحت‌الشعاع خود قرار دهند. بی‌توجهی به سنت‌ها و تحریف عامدانه‌ی آداب و رسوم و نیز خدشه‌دار کردن شخصیت‌ها و رویدادهای باستانی، فرهنگ ایرانی را در معرض خطر قرار می‌داد. ذکر سه نمونه از این عوامل تهدیدکننده برای روشن ساختن موضوع کفایت می‌کند.

نخستین نمونه به نقل از دولتشاه: امیر عبدالله بن طاهر که به روزگار خلفای عباسی، امیر خراسان بود، روزی در نیشابور نشسته بود. شخصی کتابی آورد و به تحفه پیش او بنهاد، پرسید که این چه کتاب است؟ گفت: این قصه وامق و عذراست و خوب حکایتی است که دانشوران به نام شاه نوشیروان جمع کرده‌اند. امیر فرمود که ما مردم قرآن خوانیم، به غیر از قرآن و حدیث پیغمبر چیزی نمی‌خوانیم. ما را از این نوع کتاب در کار نیست و این کتاب تألیف مغان است و پیش ما مردود است. فرمود تا آن را در آب انداختند و حکم کرد که در قلمرو او به هر جا که از تصانیف عجم و مغان کتابی باشد، جمله را بسوزانند.

ترجمه‌ی فارسی تفسیر طبری، جمشید را به‌عنوان بانی بت‌پرستی، نکوهش می‌کند و بر این نکته تأکید دارد که همه‌ی اعمال شر در عالم نتیجه‌ی جنایت قابیل است (با توجه به این‌که منظور نویسنده در اینجا سنت‌های ایرانی است) و آن اعمال را این‌گونه توصیف می‌کند:

... و این آتش‌پرستیدن [اشاره به آیین زرتشت] اول به جهان اندر از او خاست... اول کسی که شراب مست‌کننده خورد هم قابیل بود [در سنت‌های ایرانی، جمشید چنین نقشی داشت] و سبب این، آن بود که... ابلیس بدو راه یافت و ... گفت: خواهی که تو را از این اندوه برهانم؟... بفرمود تا رودها بریست، چون بربط، تنبور و چنگ و آنچه بدین ماند و این مزامیرها از نای، و قابیل و فرزندان، آن شراب بخوردند و مست شدند و سماع کردند و پای کوفتن گرفتند... خلق آنچه بودند بریشان گرد آمدند تا این شراب خوردن و رودها جنبانیدن... به جهان اندر پراکنده و اصل همه شراب خوردن و مزامیر زدن از ایشان خاست.

تفسیر طبری این مطلب را بر اساس اشاره‌ی قرآن (مائده، ۹۰) مبنی بر تحریم شراب‌نوشی، بت‌پرستی و نواختن آلات موسیقی روایت می‌کند و همه‌ی آن اعمال را از آن شیطان می‌داند. مسلمان برجسته، امام محمد غزالی توسی، نیز دو نسل پس از فردوسی با چشم‌پوشی از سنت‌های ضدایرانی که در آن زمان در محافل بانفوذ مذهبی مسلمانان گسترش یافته بود به همین شیوه مطالبی نگاشته است. او درباره‌ی آداب غذا خوردن، چنین گفته است: «دوم آن‌که، خاموش نباشد که آن سیرت عجم است، لکن سخن‌های خوش بگوید. [پس از صرف غذا]... اگر به جمع، دست یک بار بشویند اولی‌تر و به تواضع نزدیک‌تر.»

نیز این حکیم مشهور به تحریم برگزاری اعیاد ایرانی، این‌گونه حکم می‌دهد:

و از این چیزها بعضی حرام است و بعضی مکروه، اما صورت حیوان حرام است و آنچه برای سده، نوروز، فروشند، چون سپر و شمشیر چوبین و بوق سفالین، این در نفس خود حرام نیست، ولیکن اظهار شعار گبران است که

مخالف شرع است و از این جهت نشاید، بلکه افراط کردن در آراستن بازار به سبب نوروز و قطایف بسیار کردن و تکلف‌های نو ساختن برای نوروز نشاید، بلکه نوروز و سده باید که مندرس شود و کسی نام آن نبرد تا گروهی از سلف گفته‌اند که روزه باید داشت تا از آن طعام خورده نیاید و شب سده چراغ نباید گرفت تا اصلاً آتش نبیند و محققان گفته‌اند: «روزه داشتن این روز هم ذکر این روز بود و نشاید که نام این روز ببرد به هیچ وجه؛ بلکه با روزه‌های دیگر برابر باید داشت و شب سده همچنین، چنان‌که از خود نام و نشان نماند.»

هدف فردوسی در دفاع از تاریخ و سنت ایرانی، با اجتناب او از هر گونه سامی‌مآبی آداب و پهلوانان ایرانی، کاملاً آشکار می‌شود: او همچون دیگران کیومرث را با آدم، جمشید را با سلیمان و کاووس را با شداد برابر نمی‌نهد. او ایرانیان را به خاطر داشتن همه‌ی ویژگی‌هایی لازم برای ایجاد زندگی سعادتمندانه، افتخارآمیز و سلحشورانه می‌ستاید و از این روی، ایرانیان باستان را حمایت می‌کند و عناصر طرفدار عرب را به سخره می‌گیرد. فردوسی در عباراتی خاص، آشکارا به این مقصود خود اشاره می‌کند: ایرانیان نه آتش‌پرست بلکه موحدانی پرهیزکار بودند. آتشکده‌ها صرفاً مکانی برای عبادت پروردگار بود. نوروز، سده و مهرگان میراث ایرانیان باستان بود و باید با تشریفات کامل، شکوه و جلال ویژه‌ی خود برگزار می‌شد. او سرانجام از خواننده می‌خواهد که پهلوانانی چون اردشیر، بهرام [گور] و انوشیروان را از یاد نبرد و آنان را خوار نشمارد. در واقع فردوسی شاه‌نامه‌ی خود را به‌عنوان یادبودی برای این‌گونه پهلوانان و نیز شاهی بر عظمت آنان سرود.

شرح رویدادهای مربوط به شهریاران، بزرگان و پهلوانان گذشته شامل آداب جنگ، سور و نیز نصیحت عملی و سخنان دلپذیر است که در مدت‌زمانی بس دراز گردآوری شده بود. افزوده بر این، راهبرد و راهنمایی برای طلب آمرزش در دنیایی دیگر نیز هست و آداب و اصول خردمندی، کیش و آیین مذهبی و نهادها و سازمان‌ها را نیز ترسیم می‌کند. این‌که فردوسی به هدف خود که همان احیای روح

ملی ایرانی و جلوگیری از محو سنت‌ها و تاریخ ایران در فرهنگ عرب بود، رسیده است یا نه، با ماندگاری این سنت‌ها به نحوی که او پیراسته و به ما منتقل کرده، ثابت می‌شود.

۳- خلق یادماندنی جاوید

فردوسی می‌دانست که یادمان‌های ایران باستان بارها توسط شاعران و تاریخ‌نگاران مختلف خلق شده است و او اثر ابومنصور را که یکی از این یادمان‌ها بود در دست داشت. بنابراین، در اصالت این اثر جای تردید نبود. اما آنچه او خود را بر دستیابی به آن قادر می‌یافت، خلق دوباره‌ی یادمانی مشابه بود، بر مبنایی مستحکم که جاودانه بماند. هدف اصلی او در زندگی با تکیه بر قدرت تخیل پویا و دانش ادبی ژرف خویش، بازنویسی تاریخ از یادرفته‌ی ایران باستان در قالب اثری ماندگار با بیانی زیبا و استوار بود.

عجم زنده کردم بدین پارسی	بسی رنج بردم بدین سال سی
ز من روی کشور شود پر سخن	چو این نامور نامه آید به بن
که تخم سخن را پراکنده‌ام	از آن پس نمیرم که من زنده‌ام
پس از مرگ، بر من کند آفرین	هرآن کس که دارد هش و رای و دین

فردوسی به آرزوی خود دست یافت. طولی نکشید که پس از مرگ او شاهنامه‌ی وی در میان ایرانیان، همچون قرآن در نزد اعراب پذیرش یافت.

۴- تجدید حیات ملی‌گرایی ایرانی

ایده‌ی «ملی‌گرایی»، آن‌گونه که امروزه مطرح است، رویدادی نسبتاً نوین و اروپایی است که در دیگر کشورها رواج یافته است. اما ملتی با پیشینه‌ای هم‌بسته (نیاکان، زبان، مذهب، آداب و آیین) که در سرزمینی معین که پیوسته حفظ و نگهداری شده است زندگی می‌کنند، به‌طور طبیعی پیوندهای ملی پایداری پدید می‌آورند و آن را گسترش می‌بخشند. چنین پیوندهایی، ملی‌گرایی باورمندی را در

میان ایرانیانی که به‌ویژه در زمان ساسانیان قدرتمند شده بودند، ایجاد کرده بود. اسلام امور مذهبی را جایگزین آیین‌های پاسدار ملی‌گرایی ساخت. نهضت شعوبیه نیز در این اثنا سر برآورد.

به هر روی تا زمان فردوسی، آرای ملی‌گرایانه با شکستی سخت روبه‌رو می‌شد. حاکمان طرفدار حکومت عباسی و روحانیون اهل تسنن با احیای سنت‌های ایرانی مخالف بودند و زبان فارسی مورد هجوم هزاران واژه‌ی مترادف عربی قرار می‌گرفت که به‌تدریج جایگزین اصطلاحات کهن‌تر می‌شد. این ایده که اسلام به معنی پذیرش همه‌ی افسانه‌ها و آداب‌ورسوم سامی است مقاومت ایرانیان را در برابر سیاست یکپارچه‌سازی مناطق زیر سلطه‌ی اعراب رو به تحلیل می‌برد. از این روی، ملی‌گرایی موجود در شاهنامه حتا اگر آن را ایده‌ی خود فردوسی ندانیم، عاملی مؤثر در ماندگاری ایران بوده است. به‌راستی فردوسی، با سرایش شاهنامه، زبان فارسی را استواری بخشید؛ به اندازه‌ی که دیگر مورد تهدید قرار نگرفت و هیچ زبان دیگری جز زبان فارسی نتوانست در برخورد مستقیم با زبان عربی، چنین بنای محکم و استواری ایجاد کند؛ بنابراین؛ فردوسی حق دارد که با خرسندی اعلام نماید:

بسی رنج بردم بدین سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی

از آن پس، اصطلاح عجم معنای موهن خود را از دست داد و تلاش برای عربی‌مآبی زبان فارسی قاطعانه سرکوب شد.

فردوسی به‌شدت بر ویژگی‌های مثبت «دین بهی» تأکید می‌کرد و نیاکان خود را به‌عنوان یگانه‌پرست با باورهای اخلاقی قوی ترسیم می‌نمود. بنابراین، او ابزار قدرتمندی را برای ایرانیانی که به تاریخ خود ارج می‌نهادند فراهم آورد. چنین عواملی به‌شدت پایه‌ی ملی‌گرایی ایرانی را تحکیم می‌بخشد.

فردوسی، ضمن باورمندی ژرف به هویت نژادی ایرانیان، در سراسر حماسه‌ی سترگ خویش بدین نکته تأکید داشت که نقش سترگ او در این زمینه باید زنده کردن میراث مشترک همه‌ی ایرانیان باشد. اما خدمت بزرگ‌تر او شورانگیزی و تقویت افتخار به ایرانی بودن بود؛ به نحوی که از همانندی ایران به ملت عرب

ممانعت به عمل آورد. برخی از ابیات او امروزه گویاترین ترجمان عقاید و احساسات ملی‌گرایانه‌ی خود را حفظ کرده است:

دریغ است که ایران ویران شود	کنام پلنگان و شیران شود
ز بهر بر و بوم و پیوند خویش	زن و کودک خرد و فرزند خویش
همه سر به سر تن به کشتن دهیم	به آید که کشور به دشمن دهیم
چنین گفت موبد که مردن به نام	به از زنده دشمن بدو شادکام

بی‌هیچ تعصبی می‌توان گفت که هیچ‌کس به اندازه‌ی فردوسی بر مفهوم ملی‌گرایی ایرانی تأثیر نداشته است. پس از شهرت یافتن شاهنامه فردوسی، دیگر همدلی میان کسانی که به شاهنامه عشق می‌ورزیدند و آن را درک می‌کردند و ناکام کردن آنان از یک چشمه و یاری‌نامه مشترک، یعنی اثری به‌عنوان «میراث ایرانی» و «هویت ملی»، غیر قابل انکار بود. از آن پس، ایرانیان نمی‌توانستند «نامه‌ی رستم» [فرخزاد] به برادرش را درباره‌ی غلبه‌ی اعراب بر ایران و پیامدهای آن بخوانند و بی‌تفاوت بمانند. در جایی که بسیاری از رهبران مذهبی و نظامی ایران شکست خوردند، فردوسی به پیروزی دست یافت و با شاهنامه‌ی او، جانمندی و ماندگاری یک ملت میسر گشت. بنابراین، شگفت نیست که «انترناسیونالیست‌ها» پیوسته مخالفت خود را با شاهنامه نشان داده‌اند. چنین واکنش‌هایی حتا در زمان حیات فردوسی آغاز شده بود، اما آشکارا هیچ برآیندی در پی نداشت. جا دارد داوری تاریخ‌نگار برجسته، برتولد اسپولر^۱، بار دیگر در اینجا تکرار شود:

در پایان واکاوی، این شاهنامه بود که به‌عنوان اثر منظوم فردوسی و در جایگاه یک اثر ادبی جهانی، نقطه‌ی عطفی برای خودباوری هویت ایرانی گشت. در واقع، برای ایرانیان زیست در شعر و با شاعران خود بیش از اعراب اهمیت داشت و ارزش اشعار فردوسی (و بعدها شعر شاعران دیگر) را در حفظ منش ایرانی نمی‌توان نادیده انگاشت. این شاعران برای تمامی

مردم ایران - اشراف، شهرنشینان، صنعتگران و کشاورزان - ایرانی را فراهم آوردند که با وجود همه‌ی تفاوت‌های اجتماعی آنان را یکپارچه می‌ساخت و با بازخورد کامل سیمای مردم، به آن‌ها پروانه (مجوز) می‌داد تا خود را به‌عنوان ایرانی تمام‌عیار بشناسانند.

۵- اعتبار و شهرت شخصی

یکی از اهداف فردوسی در نظم شاهنامه، به دست آوردن آوازه‌ای جهان‌گیر و پذیرش در محافل فرهیختگان و بزرگان بود. این اندیشه‌ای نوظهور نبود؛ برای نمونه، در مورد اثر منتور ابومنصور و گشتاسب‌نامه‌ی دقیقی نیز چنین ایده‌ای را می‌توان دید. اما فردوسی بیش از هرکس دیگر به این هدف دست یافت. هنگامی که او در پی یافتن منبع اصلی سرچشمه‌ی کار خود بود، دوست او نسخه‌ای برای وی فراهم کرد و مصرانه از او خواست که:

شو این نامه خسروان باز گوی بدین جوی نزد مهان آبروی

فردوسی این وظیفه را به انجام رساند و تنها پاداش راستینی که چشم‌داشت آن را داشت، کسب نامی جاوید بود.

چو گفتار دهقان بیاراستم بدین خویشتن را نشان خواستم

که ماند ز من یادگاری چنین بدان آفرین کو کند آفرین

پس از مرگ بر من که گوینده‌ام بدین نام جاوید جوینده‌ام

و تاریخ درستی گفتار او را به اثبات رسانده است.

۶- درس‌های تاریخی

فردوسی از خواننده‌ی اشعار خود انتظار نداشت که از کنار وقایع تاریخی بی‌تفاوت بگذرد، بلکه از او می‌خواست که به‌دقت بیندیشد تا زمینه‌های فروغ و فرود افراد و ملت‌ها را دریابد و از گذشته برای بهبود بخشیدن حال و ترسیم بهتر آینده درس

بگیرد. حتا زمانی که شاهنامه را برای محمود فرستاد، از او خواست تا به این اثر همچون آیینیهی برای شهریاران بنگرد:

ازو یادگاری کنم در جهان	که تا هست مردم نگردد نهان
بدین نامه شهریاران پیش	بزرگان و جنگی سواران پیش
همه زرم و بزم است و رای و سخن	گذشته بسی روزگار کهن
همان دانش و دین و پرهیز و رای	همان رهنمونی به دیگر سرای

شاهنامه با تأکید بر ناپایداری دنیا و رهگذر بودن انسان، کسی را خردمند می‌داند که از ستم، دروغ، آز، کشتار و دیگر اعمال شر بیرهیزد و در عوض برای دادگری، راستی، نظم و دیگر نیکی‌ها که مایه‌ی سعادت، آرامش و سرافرازی است کوشش نماید. به‌عنوان شاهی بر درستی این خط‌مشی فلسفی، فردوسی خواننده را به مضامین موجود در شاهنامه بازگشت می‌دهد. او خطاب به پهلوانان باستان و مردان بخرد چنین می‌گوید:

همه خاک دارند بالین و خشت	خنک آنک جز تخم نیکی نکشت
نشان بس بود شه‌ریار اردشیر	چو از من سخن بشنوی یاد گیر
نباشی بدین گفته همداستان	یکی شو بخوان نامه‌ی باستان
کزیشان جهان یک سر آباد بود	بدانگه که اندر جهان داد بود

این پیام به‌کرات در شاهنامه آمده است، به‌ویژه در پایان شاهنامه هنگامی پرآوازه‌ترین شاه زمان، خسرو پرویز، از سفارش و پند و اندرز دیگران دور شد، ناپایداری جهان را از یاد برد و با اعتماد بر توانایی خویش، موجبات فروپاشی شاهنشاهی خود را به سبب ستم و بیداد فراهم ساخت.

درس دیگر شاهنامه این است که با وجود سرنوشت غیرقابل اجتناب و دگرگونی پیاپی تقدیر، ناامیدی امری ناپسند و غیرانسانی است. کسی که در جست‌وجوی جایگاه والا و سرافرازی است، باید بسیار کوشش کند و برای روبه‌رو شدن با هر شکست و دشواری احتمالی آماده باشد.

بسا رنج‌ها کز جهان دیده‌اند ز بهر بزرگی پسندیده‌اند
به یک روی جستن بلندی سزااست اگر در میان دم اژدهاست

فردوسی در هر داستان با اشاره به پیروزمندی پایانی انسان پرهیزگار و ختم شدن هر گونه فاجعه‌ای به کامیابی و بهروزی، این پیام را انتقال می‌دهد که فاجعه و شکست پایدار نیست و حتا می‌توان پس از مصیبت نیز به پیروزی و افتخار دست یافت و امید سرچشمه‌ی تمامی پیشرفت‌های بعدی است.